



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

آکروپولیس و بحران امروز غرب:

بازخوانی سخنان مارک روبیو در آتن

محسن شریف خدائی

مهر ۱۴۰۵

www.paiaab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

سخنرانی اخیر مارک روبریو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در برابر آکروپولیس در آتن، در ظاهر دعوتی به احیای ارزش‌های یونان باستان و بازسازی «تمدن غرب» بود؛ اما در واقع حامل پیام‌هایی عمیق‌تر درباره وضعیت کنونی غرب، شکاف‌های فزاینده میان آمریکا و اروپا، و تلاش برای بازتعریف سیاست خارجی دولت ترامپ در قالبی تمدنی و قابل قبول‌تر برای متحدان اروپایی. روبریو در این سخنرانی، با اشاره به یک «نقطه عطف تمدنی»، هشدار داد که غرب یا باید جایگاه خود را حفظ کند یا به «تحلیل رفتگی و افول» تن دهد.

این تصویر، در نگاه نخست، با عملکرد دولت ترامپ که طی سال‌های گذشته بسیاری از اصول لیبرالیسم غربی را به چالش کشیده و شکاف‌های عمیقی میان دو سوی آتلانتیک ایجاد کرده، ناسازگار به نظر می‌رسد. اما در واقع روبریو می‌کوشد همان سیاست «اول آمریکا» را در قالبی تاریخی و فلسفی بازنویسی کند؛ تلاشی که بیش از هر چیز، نشانه‌ای از آغاز رقابت سیاسی آینده و زمینه‌سازی برای نقش‌آفرینی او در سال‌های پیش‌روست.

روبریو در آتن از اروپا خواست بیدار شود، اتحادها را بازسازی کند و به ارزش‌های مشترک بازگردد. این پیام در ظاهر با رفتار دولت ترامپ که بارها اروپا را تحقیر نموده و نهادهای چندجانبه را تضعیف کرده، متناقض است؛ اما در واقع روبریو می‌کوشد شکاف میان سیاست‌های واشنگتن و اروپا را با یک روایت تمدنی پر کند. او در پی آن است سیاست خارجی دولت ترامپ را از پوپولیسم خشن و ضد نهادگرایی، به یک پروژه تاریخی و فلسفی تبدیل کند؛ پروژه‌ای که بتواند در آینده، هم پایگاه سیاسی ترامپ را حفظ کند و هم برای نخبگان غربی قابل قبول‌تر جلوه کند. این تلاش، در شرایطی صورت می‌گیرد که روابط فرآتلانتیک در سال‌های اخیر بیش از هر زمان دیگری دچار تنش شده و اروپا به‌طور فزاینده‌ای نسبت به جهت‌گیری‌های واشنگتن بی‌اعتماد شده است. اروپا، به‌ویژه پس از خروج آمریکا از توافقات بین‌المللی، بیش از گذشته به این نتیجه رسیده که نمی‌تواند امنیت و نظم جهانی را تنها بر پایه رهبری ایالات متحده تعریف کند؛ موضوعی که روبریو در سخنرانی خود تلاش داشت با زبان فلسفه و میراث تمدنی، آن را تعدیل کند.

عملکرد دولت ترامپ در حوزه‌هایی با اصول لیبرالیسم و سنت همکاری چندجانبه در تضاد آشکار بوده، بی‌آن‌که وارد داورى ارزشی درباره لیبرالیسم شویم. تضعیف نهادهای بین‌المللی - از خروج از توافق پاریس و برجام تا تهدید به خروج از ناتو، تقابل با سازمان تجارت جهانی و خروج رسمی دولت ترامپ از شورای حقوق بشر سازمان ملل در دوره نخست و کاهش جدی بودجه نهادهای بین‌المللی - همکاری چندجانبه را به حاشیه راند و اروپا را ناچار کرد برای نخستین بار به‌طور جدی درباره استقلال راهبردی خود بیندیشد.

هم‌زمان، حمله به رسانه‌ها و نهادهای دموکراتیک و زیر سؤال بردن مشروعیت انتخابات، با ارزش‌های لیبرال از جمله آزادی بیان و احترام به نهادهای دموکراتیک ناسازگار بود و نگرانی‌های عمیقی در اروپا برانگیخت. بی‌اعتنایی

به اتحادهای تاریخی غرب و تحقیر رهبران اروپایی در نشست‌های ناتو نیز شکاف‌های فراآتلانتیک را عمیق‌تر کرد و اروپا را به سمت بازاندیشی در مفهوم «استقلال راهبردی» سوق داد. سیاست مهاجرتی مبتنی بر طرد و ممنوعیت ورود شهروندان چند کشور مسلمان، ساخت حائل با مکزیک و سخت‌گیری‌های پناهندگی نیز با ارزش‌های لیبرال و حقوق بشر در تضاد بود و واکنش‌های گسترده‌ای در اروپا برانگیخت. در نهایت، حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل - از انتقال سفارت به بیت‌المقدس و حمایت از شهرک‌سازی‌ها تا فاصله‌گیری از چارچوب دیپلماتیک راه‌حل دو دولت - اروپا را در موقعیتی دشوار قرار داد؛ از یک سو نمی‌خواست از اصول اعلام‌شده حقوق بشری خود فاصله بگیرد و از سوی دیگر ناچار بود با سیاست‌های واشنگتن که به‌طور کامل پشت اسرائیل ایستاده، کنار بیاید.

این تضادهای عملی میان سیاست‌های دولت ترامپ و اصول لیبرالیسم غربی، تنها در سطح رفتار سیاسی باقی نمانده؛ بلکه در سطح نظری نیز مورد توجه اندیشمندان غرب قرار گرفته‌اند. فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز آمریکایی-ژاپنی و نویسنده کتاب اخیر «از پایان تاریخ تا آخرین انسان»، در گفت‌وگوی اخیر خود با «بی بی سی» صریحاً هشدار داده است که ترامپ در دوران ریاست‌جمهوری‌اش «در تلاش است ایالات متحده را به یک کشور اقتدارگرا تبدیل کند»؛ تلاشی که به‌زعم او گسستی آشکار از مسیر دوپست‌وپنجاه‌ساله حرکت تدریجی آمریکا به‌سوی ارزش‌های اعلامیه استقلال است. فوکویاما تأکید می‌کند که ترامپیسم مصداق همان «فشارهای درونی لیبرال دموکراسی» است که سال‌ها پیش درباره آن هشدار داده بود؛ فشارهایی که می‌توانند بنیان‌های دموکراسی لیبرال را از درون تهی کنند و آن را در برابر اقتدارگرایی آسیب‌پذیر سازند. او حتی وضعیت کنونی جهان را گذار از «نظم نوین جهانی» دهه نود میلادی به «بی‌نظمی سیاره ترامپ» توصیف می‌کند؛ عبارتی که عمق بحران امروز غرب و شکاف فزاینده دو سوی آتلانتیک را به‌خوبی آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که سخنان روبیو در آتن، هرچند با زبان فلسفه و میراث تمدنی بیان می‌شود، در واقع تلاشی برای پاسخ‌دادن به این بحران نظری و سیاسی است. این ارزیابی فوکویاما، وزن تحلیلی بیشتری به نقد سیاست‌های دولت ترامپ می‌دهد و نشان می‌دهد که بحران کنونی غرب تنها یک بحران سیاسی نیست، بلکه ریشه در تحولاتی عمیق‌تر دارد.

در چنین زمینه‌ای، سخنان روبیو در آتن تلاشی برای بازسازی چهره تمدنی سیاست خارجی دولت ترامپ است؛ تلاشی برای ارائه نسخه‌ای آراسته‌تر از سیاست «اول آمریکا» که بتواند شکاف‌های ایجادشده میان دو سوی آتلانتیک را کاهش دهد. او می‌کوشد با ارجاع به یونان باستان، فلسفه، دموکراسی و میراث تمدنی غرب، سیاست‌های واشنگتن را در قالبی تاریخی و قابل‌قبول‌تر برای اروپا و حتی برای جهان بازنویسی کند. اما این تلاش، بدون مواجهه صادقانه با مسئولیت‌های تاریخی غرب، نمی‌تواند به احیای معنادر تمدن غرب بینجامد.

تمدن غرب اگر می‌خواهد از «نقطه عطف» عبور کند، باید گذشته خود را نیز ببیند: استعمار، استثمار منابع و مردم، جنگ‌های ویرانگر و کودتاهای متعدد. نمونه‌ها روشن‌اند: استعمار در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین؛ جنگ‌های ویرانگر در ویتنام، افغانستان، عراق، و دخالت‌های نظامی متعدد؛ کودتاها در ایران، شیلی، گواتمالا، اندونزی و ده‌ها کشور دیگر؛ و حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا در دوران جنگ سرد. این‌ها بخش‌هایی از تاریخ غرب‌اند که رویو در سخنرانی خود نادیده گرفت. اگر قرار است از «احیای تمدنی» سخن گفته شود، این احیا بدون مواجهه با این گذشته ممکن نیست. رویو از میراث فلسفی و تمدنی غرب سخن گفت، اما این میراث تنها زمانی می‌تواند مبنای احیای واقعی باشد که غرب مسئولیت تاریخی خود را بپذیرد و از تکرار خطاهای گذشته پرهیز کند.

در کنار این مسئولیت تاریخی، باید به تفاوت میان سهم دانشمندان و روشنفکران با سهم سیاستمداران نیز اشاره کرد. متفکران غربی میراثی از علم، فلسفه، هنر و حقوق بشر برجای گذاشته‌اند؛ اما سیاستمداران غربی در طول تاریخ، بارها این میراث را نقض کرده‌اند. این دو حوزه را نباید یکی گرفت. رویو در سخنرانی خود از میراث فلسفی و تمدنی غرب سخن گفت، اما عملکرد سیاستمداران غربی در بسیاری از موارد با این میراث در تضاد بوده است.

اگر قرار است از «احیای تمدنی» سخن گفته شود، این احیا باید بر پایه بازگشت به ارزش‌های واقعی انسانی مشترک باشد؛ نه بر پایه روایتی که سرچشمه همه ارزش‌های بشری را صرفاً در میراث یونان و روم جست‌وجو می‌کند. مشکل اساسی در سخنان رویو این است که او، همچون بسیاری از روایت‌های اروپامحور، تمدن غرب را تنها خاستگاه مشروع اخلاق، خرد، قانون و آزادی می‌داند و سهم تمدن‌های بزرگ دیگر را نادیده می‌گیرد؛ تمدن‌هایی که نه تنها هم‌سنگ یونان و روم بوده، بلکه در بسیاری حوزه‌ها پیشگام‌تر نیز بوده‌اند. تمدن‌های ایران، چین، مصر، هند، بین‌النهرین و جهان اسلام با دستاوردهای فلسفی، ریاضی، مهندسی، پزشکی و سنت‌های گسترده ترجمه و انتقال دانش، همگی در شکل‌گیری ارزش‌های علمی و بشری نقش بنیادی داشته‌اند. نادیده گرفتن این میراث جهانی، احیای تمدنی را به روایتی محدود و انحصاری تقلیل می‌دهد؛ روایتی که نه با واقعیت تاریخی سازگار است و نه می‌تواند مبنایی معتبر برای بازسازی روابط غرب با جهان امروز باشد. از همین رو، اگر قرار است از «احیای تمدنی» سخن گفته شود، این احیا باید بر پایه بازگشت به ارزش‌های واقعی تمدن‌های بشری و همکاری چندجانبه استوار باشد؛ نه صرفاً بر پایه ارجاع‌های نمادین به گذشته غرب.

در نهایت، سخنان وزیر خارجه آمریکا در آتن را باید در چارچوب تلاش برای بازتعریف سیاست خارجی دولت ترامپ و زمینه‌سازی برای آینده سیاسی رویو دید. او می‌کوشد نسخه‌ای قابل‌قبول‌تر از سیاست «اول آمریکا» ارائه دهد؛ نسخه‌ای که هم پایگاه سیاسی ترامپ را حفظ کند و هم برای اروپا قابل‌هضم‌تر باشد. اما شکاف میان دو سوی آتلانتیک، که در سال‌های اخیر بیش از هر زمان دیگری عمیق شده، با چنین سخنرانی‌هایی پر نخواهد شد. غرب

اگر می‌خواهد از بحران کنونی عبور کند، باید گذشته خود را ببیند، مسئولیت‌هایش را بپذیرد و به‌جای روایت‌های محدود و اروپامحور، بازسازی اعتماد و همکاری را نه‌فقط در چارچوب دو سوی آتلانتیک، بلکه در افقی گسترده‌تر دنبال کند. این بازسازی تنها زمانی معنا خواهد داشت که غرب نگاه خود را از چارچوب تنگ میراث یونانی-رومی فراتر ببرد و جایگاه خویش را در جهانی بازتعریف کند که بر میراث مشترک همه تمدن‌های بشری بنا شده است. تنها با چنین نگاهی فراغربی و جهان‌محور است که می‌توان امید داشت آمریکا و اروپا، نه‌فقط در آتلانتیک بلکه در در ارتباط با سراسر جهان، مسیر خروج از بحران کنونی را بیابند.